



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۲	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۶ / ۲۸
عنوان ۱	نوافل در سفر					
عنوان ۲	حکم صلاة التیبره در سفر					
عنوان ۳	قول شیخ طوسی رحمته الله و اتباع آن: سقوط وتیره					
عنوان ۴	دلیل اول: روایت فضل بن شاذان					
عنوان ۵	بحث سندی روایت					
عنوان ۶	بررسی وثاقت ابن قتیبه					
عنوان ۷	اشکال نخست به توثیقات علامه • پاسخ از اشکال نخست					
عنوان ۸	دلیل استاد آیت الله العظمی وحید رحمته الله					
عنوان ۹	اشکال دوم به توثیقات علامه • پاسخ از اشکال دوم					
عنوان ۱۰	اشکال سوم به توثیقات علامه					
عنوان ۱۱	نظر استاد حضرت آیت الله العظمی وحید رحمته الله در رد بر اشکال سوم • نقد کلام استاد					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در صلات وتیره و بررسی سقوط و عدم سقوط آن در سفر بود. گفتیم مرحوم شیخ و عدّه زیادی از فقههای تابع شیخ و به طور کلی، عدّه معتدّ بهی از فقها قائلند که وتیره در سفر، ساقط نمی شود. به ادله این قول می پرداختیم تا ببینیم دلیل بر عدم سقوط وتیره در سفر، با وجود آن روایاتی که قبلاً متعرض شدیم - که مثلاً نوافل، خمسین رکعة هستند - و روایاتی که در سقوط در سفر داریم، بینیم حق با کدامیک از این دو دسته از روایات است.

اما در روایات عدم سقوط، به روایت «فضل بن شاذان» به عنوان نخستین روایت می پرداختیم که در آن آمده بود:

«إِنَّمَا صَارَتِ الْعَتَمَةُ مَقْصُورَةً وَلَيْسَ تَتْرُكُ رُكْعَتَيْهَا...»^۱؛

که حضرت بنابر این روایت فرموده بود: ما رکعتین صلاة العشاء (وتیره) را در سفر، ترک نمی‌کنیم. گفتیم بینیم دلالت روایت، تام است؟ و باید سندش را بررسی کنیم. در سند هم گفتیم دو راوی وجود دارند که نیازمند بحثند و آن دو، یکی «علی بن محمد بن قتیبه» است که راوی بلافصل روایت از فضل بن شاذان، محسوب می‌شود و دیگری «ابن عبدوس» که بعدها بحث می‌کنیم. بحث ما در این قتیبه بود.

بررسی وثاقت ابن قتیبه

گفتیم دلیل بر توثیق ابن قتیبه عمدتاً دو چیز است:

- علامه او را در موثوقین از رجال آورده و توثیق کرده است؛
- اعتماد الشیخ علیه فی کتاب رجاله.

بحثمان در این دلیل اول یعنی توثیق علامه بود و گفتیم اشکالاتی بر توثیق ایشان گرفته شده است.

اشکال نخست به توثیقات علامه

اشکال اول به توثیقات علامه این است که علامه در توثیقاتش بر اصالة العدالة، اعتماد می‌کند و این اصل نمی‌تواند مبنای وثاقت باشد و ما وثاقت را باید احراز کنیم؛ اما به مجرد عدم علم به جرح یا عدم علم به فسق و یا عدم علم به ما یمنع عن الوثاقة، برای اثبات وثاقت، کافی نیست و باید احراز وثاقت شود؛ و چون مبنای توثیقاتش اصالة العدالة است، توثیقاتش معتبر نیست.

پاسخ از اشکال نخست

ما این حرف را رد کردیم و گفتیم چنین سخنی درست نیست و دو شاهد هم بیان کردیم که استاد ما فرموده بودند، و شاهد سومی را هم اضافه کردیم.

شاهد نخست، کلام علامه در کتاب الصوم «مختلف» بود که فرمود:

«قال ابن الجندی: کلّ المسلمین علی العدالة إلى أن یظهر منه ما یریلها؛ و هو یشعر بجواز إمامة المجهول حاله إذا علم إسلامه»؛

شاهد ما این عبارت است که در ادامه فرموده است:

«والمعتمد المنع إلا بعد العلم بالعدالة»^۲؛

این صریح در این است که ایشان بر اصالة العدالة، اکتفا نمی‌کرده؛ بلکه احراز عدالت برایش معتبر بوده است. هم چنین عبارت علامه در جای دیگری از «مختلف» درباره «عبدالواحد بن محمد بن عبدوس» است که فرمود:

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۴۵۵.

۲. مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۳، ص ۸۸.

«ولا يحضرني الآن حاله، فإن كان ثقةً فالرواية صحيحةً يتعين العمل بها»^۱؛

اگر صحت روایتی اثبات شد، عمل به آن هم تعیین پیدا می‌کند و اثبات صحت آن یعنی اثبات وثاقتش. بنابراین، اینجا هم دلیل بر این است که بر اصالة العدالة، اعتماد نمی‌کند.

دلیل استناد آیت الله العظمی وحید رحمته الله

ما هم مطلب دیگری در هامش، بر فرمایش استاد، اضافه کرده‌ایم که نیاز به بحث دارد. گفته‌ایم که در توثیق علامه در «خلاصة الأقول فی علم الرجال» که کتاب رجالی ایشان است، در ترجمه «سیف بن مصعب عبدی» و «سفیان بن مصعب عبدی» عبارتی دارد که هر دو کاشف از آن است که اعتماد بر اصالة العدالة ندارد. عبارت ایشان درباره سیف بن مصعب عبدی این است:

«روی الکشي من طریق ضعيف، ذکرنا سنده في کتابنا الكبير، عن الصادق عليه السلام أنه قال: علّموا أولادکم شعر العبدی، یشیر إلى الشيعة»

سپس در ادامه می‌فرماید:

«وهذا لا يثبت عندي عدالته»^۲؛

یعنی عبارت «علّموا أولادکم شعر العبدی» در وثاقت سیف بن مصعب عبدی، کفایت نمی‌کند و این نشان می‌دهد که بنابر اصالة العدالة نگذاشته؛ وگرنه باید می‌گفت که همین و کمتر از این هم کفایت می‌کند و اصل بر عدالت است. اما «وهذا لا يثبت عندي عدالته»؛ پس عدالت در نظر مرحوم علامه، نیاز به اثبات دارد و این نشان می‌دهد مبنای ایشان اصالة العدالة نبوده است.

ایشان در ترجمه سفیان بن مصعب هم می‌گوید:

«سفیان بن مصعب العبدی. قال أبو عمرو: في أشعاره ما يدلّ على أنه كان من الطيّارة»؛

در اشعارش عباراتی وجود دارد که نشان می‌دهد او از غلات بوده است.

«وروی أن أبا عبد الله عليه السلام قال علّموا أولادکم شعره ونحو ذلك من طریقین ضعیفین»؛

علامه در ادامه می‌فرماید:

«ولم يثبت عندي عدالة الرجل ولا جرحه، فنحن فيه من المتوقّفين»^۳؛

می‌فرماید: چون لا یثبت عندي عدالته، فنحن فيه من المتوقّفين. اگر مبنایش اصالة العدالة بود، چرا باید از متوقّفين باشد؟ بلکه باید قائل به وثاقتش گردد.

۱. همان؛ ص ۴۴۸.

۲. رجال العلامة الحلی؛ ص ۸۲.

۳. همان؛ ص ۲۲۸.

در اینجا دو بحث داریم:

بحث اول این است که دو عنوان و شخصیت داریم که علامه در «خلاصة الرجال» آورده و یکی «سیف بن مصعب» است و دیگری «سفیان بن مصعب»، درحالیکه ظاهر این است که دو عنوان نیست؛ بلکه این‌ها، هر دو، یک شخص هستند و اتحاد الرجلین قطعاً مسلم است. ما قرائن زیادی هم داریم که «عبدی» یک نفر بوده نه دو نفر که ائمه علیهم السلام به شعرشان توصیه کرده باشند. این عبدی که ائمه علیهم السلام به اشعارش توصیه کرده و فرموده‌اند: «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَ الْعَبْدِيِّ» یا سفیان بن مصعب است یا سیف بن مصعب.

قرینه دیگر این است که اکثر رجالیین متقدمین، دو نفر را ذکر نکرده‌اند و اسمی از «سیف» نیاورده‌اند؛ مثلاً نه شیخ و نه سایر رجالیان و کتبی که متعرض شده‌اند، دو اسم نیاورده‌اند؛ بلکه در آن‌ها همیشه اسم «سفیان» مطرح است و ما شاعری به نام «سیف بن مصعب» نداریم که از شعرای شیعه باشد تا چه رسد که ائمه اطهار علیهم السلام توصیه به «عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَهُ» را داشته باشند. ادبا و کسانی که درباره شعر شعرا و تاریخ شعرا صحبت کرده‌اند و اسمی از شعرای شیعه آورده‌اند، از سیف، نامی نبرده‌اند و هرچه هست، نام «سفیان بن مصعب» است.

این‌ها قرینه است بر این که این‌ها دو نفر نیستند.

اما منشأ این دو اسم، از عبارت کُشی، شروع شده است که در رجالی که از او در دست ماست - و در حقیقت، «اختیار الرجال» و منتخبی است که مرحوم شیخ از رجال کُشی برگزیده و گزیده اصل رجال کُشی به دست ما نرسیده است - وقتی اسم این راوی را عنوان کرده، به صورت «سفیان بن مصعب» ذکر کرده؛ اما وقتی وارد ترجمه او گردیده، روایتی نقل می‌کند و می‌فرماید:

«عن سيف بن مصعب عبدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَ الْعَبْدِيِّ».

در غیر از اینجا هم جای دیگری نداریم عبارت «سیف» ذکر شده باشد. علامه هم بر همین مبنا دو عنوان آورده و هم «سفیان» را ذکر کرده و هم «سیف» را. اما خود این که کُشی هر دو عنوان را تحت یک اسم آورده، نشان می‌دهد این‌ها دو نفر نیستند؛ بلکه یک نفر است. کُشی دو عنوان ندارد که یکی «سیف» و دیگری «سفیان» باشد؛ بلکه در ذیل عنوان «سفیان بن مصعب» این روایت را نقل کرده، منتها در نقلش به جای «عن سفیان بن مصعب» گفته «عن سيف بن مصعب». قطعاً در اینجا سهو و تصحیفی صورت گرفته، مخصوصاً که در گذشته‌ها وقتی می‌نوشتند، گاهی در نسخه‌برداری‌ها این اشتباهات، زیاد رخ می‌داد؛ مخصوصاً که غالباً وقتی «سفیان» را می‌نوشتند، الف آن را نمی‌نوشتند، بلکه به صورت «سفین» می‌نگاشتند و روی «یاء» یک الف مقصوره می‌نهادند؛ اما این الف هم خوانده نمی‌شود همین الآن اگر به خیلی از کتب رجالی قدیم، مراجعه کنید، همین مطلب را می‌بینید. اکنون اگر در نظر گیریم که به جای «سفیان»، «سفین» نوشته شده باشد و نون آن هم گاهی به صورت کشیده، نوشته می‌شده. خلاصه، اگر این طور نوشته شود، اشتباه «سیف» با «سفین» و قرائت «سیف» به جای «سفیان» احتمالی وارد است.

به هر حال، برای ما مسلم است که این‌ها دو نفر نیستند و همین کافی است. «سفیان» بودن ابن مصعب نیز مسلم است. ما مسلماً یک سفیان بن مصعب عبدی داریم که یک نفر است و اسم سفیان هم بر او مسلم است و شک داریم که به او «سیف» هم می‌گفته‌اند یا نه؟ لذا است که ما بنا را بر این می‌گذاریم که تعبیر به «سیف»، یا ناشی از تصحیف است یا ناشی از سهو. خلاصه این که ما فقط «سفیان بن مصعب عبدی» داریم و این دو نفری که مرحوم علامه آورده،

ترجمة عن واحدٍ است که در دو جا ذکر کرده، ولی در هر حال در هر دو جا برای ما که می خواهیم استشهاد کنیم، حجتند؛ یعنی مرحوم علامه، دو عبارت دارد؛ در عبارت سفیان بن مصعب فرموده است «فنحن فيه من المتوقفين» چون «لم تثبت عندي عدالته» و در ترجمه سیف آورده است: «وهذا لا يثبت عندي عدالته» یعنی عبارت «علّموا اولادکم شعره».

پرسشگر: ...

معظم له: نه، می گوید «هذا لا يثبت عند عدالته». عبارت را می گوید و کاری به سفیان نداریم.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، این از ابو عمر، نقل می کند که درباره اشعارش گفته است: «فيه ما يدلّ على أنّه كان من الطيارة»؛ این حرف ابو عمر است که نقل می کند وگرنه خود مرحوم علامه، چنین چیزی نگفته. به هر حال، فقط احتمال کونه من الطيارة می دهد و بیش از این نیست؛ یعنی احتمال جرح می دهد و اگر قائل به اصالة العدالة بود، با احتمال جرح نباید دست از این اصل بردارد؛ چون احتمال جرح و عدم عدالت در همه جا می رود. الا ما اصالة عدم العدالة را در کجا نیاز داریم؟ در جایی که احتمال عدم العدالة بدهیم وگرنه اگر احتمال ندهیم، دیگر نیاز به اصالة العدالة نداریم.

اشکال دوم به توثیقات علامه

بنابراین، اشکال اول (ابتناى توثیقات علامه بر اصالة العدالة) بر توثیقات علامه، وارد نیست. اما اشکال دوم بر توثیقات ایشان این است که علامه در توثیقاتش، بر شیخوخت اجازه، اعتماد می کند؛ یعنی هر کس را که شیخ اجازه باشد، ثقه می داند. ادعا شده که علامه می فرماید شیخ اجازه بوده و روات از او روایت نقل می کنند و این نشان می دهد که آن ها بر او اعتماد کرده اند، پس این دلیل بر وثاقت اوست.

پاسخ از اشکال دوم

جواب این ادعا این است که این هم مسلم نیست و ما دلیلی نداریم که علامه براساس شیخوخت اجازه، حکم به وثاقت می کرده؛ بلکه دلیل بر عدمش داریم و بسیاری از مشایخ اجازه را ایشان رسماً و صریحاً نفی وثاقت کرده یا فرموده دلیل بر وثاقتشان نیست با این که شیخ اجازه بوده اند. از جمله آن ها نیز «عبد الواحد بن محمد بن عبدوس» است که مسلماً از مشایخ اجازه، محسوب می شود. علامه در مورد عبد الواحد با این که از مشایخ صدوق است، او را توثیق نکرده و این نشان می دهد که شیخوخت اجازه برای او کافی نیست.

همچنین اگر کسی استقصا کند، روایات متعددی از مشایخ اجازه رسیده که مرحوم علامه قائل به وثاقتشان نبوده و توثیقشان نکرده است. این هم دلیل دیگری است بر این که شیخ اجازه بودن، نزد علامه، دلیل کافی برای توثیق، محسوب نمی شده و مبنای ایشان شیخوخت اجازه نبوده است.

اشکال سوم به توثیقات علامه

اشکال سومی که به توثیقات علامه گرفته می شود، این است که توثیقات ایشان مبتنی بر حدس و اجتهاد بوده یعنی توثیقاتش توثیقات اجتهادی است؛ اما همان طور که ایشان مجتهد بوده، ما نیز مجتهدیم. مثل توثیقات شیخ، نجاشی و مفید نیست که توثیقاتشان توثیق عن حسن است.

شرطیت حسنی بودن شهادت

به طور کلی در حجیت هر شهادت، مگر در موارد خاص، حتی در حجیت خبر واحد، اخبار باید عن حسنی باشد و شهادت باید شهادت عن حسنی باشد. وقتی کسی می گوید «فلان ثقة»؛ این اخبار باید عن حسنی باشد. یک شیوه اخبار عن حسنی هم این است که شما با کسی زندگی کرده اید و رفتارش را دیده اید، می دانید که دروغ نمی گوید و مرتکب خلاف نمی شود، لذا شهادت می دهید که «فلانی ثقة» یا «فلانی معادل». این یک منبع برای شهادت عن حسنی است. اما ما نمی توانیم این منبع را برای رجالیون، در نظر بگیریم و بگوییم شهادت عن حسنیان این طور بوده است. مثلاً وقتی شیخ بر وثاقت روات معاصر امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام و یا حضرت رضا علیه السلام شهادت می دهد، نمی تواند عن حسنی باشد؛ چون آن ها را درک نکرده و با آن ها زندگی نکرده؛ غذا نخورده و بر سر یک سفره ننشسته تا بگوییم شهادتش از حس از این باب باشد. این مسأله بسیار مهمی است و بحث مهمی هم دارد.

آنچه استاد ما در خلال بحثشان فرموده اند، این است که در شهادت عن حسنی، همین که فضای عمومی، فضایی باشد که وثاقت یک شخص در آن، مسلم باشد، مانند این است که با او زندگی کرده ایم. فرض کنید که ما الآن درباره مرحوم آقای بروجردی اگر شهادت دهیم که ایشان ثقة معادل، این شهادت ما شهادت عن حسنی، حساب می شود درحالی که نه ایشان را دیده ایم، نه با ایشان زندگی کرده ایم و نه غذا خورده ایم، اما زمان ما و زمان ایشان، فضایی دارد که وثاقت مثل مرحوم ایشان و آقای خوانساری و حاج شیخ عبدالکریم را عن حسنی، درک کرده ایم. مثلاً آیا برای اثبات وثاقت شیخ عبدالکریم، نیاز به دلیل و برهان داریم و باید بگردیم که دلیل بر وثاقت ایشان چیست؟ نه، چون وثاقت ایشان برای ما محسوس است؛ زیرا در همان فضا و زمان است.

لذا توثیقات مثل کشی، شیخ و نجاشی که قریب به عصر ائمه اطهار علیهم السلام بوده اند، شهادت عن حسنی می شود؛ چون در همان فضا بوده اند.

پرسشگر: ...

معظم له: بسیار خوب، اگر در چنین حدی باشد، نیاز به یک دلیل دیگر برای اثبات وثاقتش داریم.

چنین شهادتی از شیخ، نجاشی، کشی، شیخ مفید، سید مرتضی و مانند ایشان که قریب به عصر غیبت و ائمه علیهم السلام بوده اند و فضایشان همان فضای روات و مشایخ بوده، مقبول است. اما اگر کمی پایین تر بیاییم تا به عصر علامه برسیم، ممکن است گفته شود که در عصر علامه، شهادت ایشان را نمی توان عن حسنی دانست. اشکال همین است و من هم دارم اشکال را توضیح می دهم. شهادت علامه، اجتهادی است؛ یعنی خودش تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده که فلانی ثقة است. این نظر اوست و ما نمی خواهیم مقلد باشیم و نظر او برای مجتهد، حجت نیست.

نظر استاد حضرت آیت الله العظمی وحید رحمته الله در رد بر اشکال سوم

استاد شدیداً دفاع می کند و می فرماید مرحوم علامه به دلیل آن که اولاً زمانش زمان انتشار تشیع و آمادگی نسبی برای شیعه بوده، کتب شیعه در اختیار علامه قرار داشته و دست ایشان در منابع، مدارک، اقوال، باز بوده و اتصال مشایخی اش اتصال قریب بوده - چون ایشان با دو یا سه واسطه، به ابراهیم بن هاشم، علی بن ابراهیم و مانند ایشان می رسیده است - و این چند واسطه، انسان را در فضای همان روات عصر ائمه علیهم السلام قرار می دهد؛ لذا فضای عمومی ایشان با توجه به امکانات،

کتب و روایتی که در دسترس ایشان بوده و با توجه به قرب عهدش از نظر وسائطش به روات و مشایخ اصلی (قلّت وسائط) موجب می شود که شهادتش را عن حسی دانست. افزون بر این، اصالة الحس هم به کمک ما می آید و در اینجا اصالة الحس را جاری می کنیم.

توضیح این که اساساً در علم الرجال، علم الاصول و در فقه می گوئیم اگر کسی شهادت داد، الأصل فی شهادته أن يكون عن حسی. اصالة الحس فی الشهادة داریم و حدسی بودن است که نیاز به دلیل دارد نه حسی بودن. ما دلیل روشنی نداریم که بخواهیم اصالة الحس را از شهادت علامه، نفی کنیم. همین که بتوانیم این امکان را تصور کنیم که شهادت عن حسی، ممکن گردد و همین که ممکن باشد علامه در فضایی باشد که همان فضای روات عصر ائمه علیهم السلام باشد، برای اثبات این که شهادتش شهادت عن حسی است، کفایت می کند؛ چون اصل این است که شهادت، عن حسی باشد و حدسی بودن شهادت است که دلیل می خواهد نه حسی بودن آن، و ما دلیل محکمی نداریم که اثبات کند شهادت علامه، عن حسی نبوده است با توجه به این که آنچه گفتیم، امکان عن حسی بودن شهادت علامه را هم به اثبات می رساند. لذاست که می شود گفت شهادت های علامه، شهادت عن حسی است.

پرسشگر: ...

معظم له: شهادت او برای ما عن حسی است.

پرسشگر: ...

معظم له: ۷۰۰ سال با چه کسی فاصله دارد؟ با روات ندارد.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، این تقسیم بندی، اجمالاً قبل از علامه هم بوده و کمترین تقسیمش این بوده که قبل از ایشان هم روایت را به ضعیف و غیر ضعیف، تقسیم می کردند؛ ولی تنها امتیاز علامه این تقسیم رباعی است نه اصل تقسیم. کاری که علامه کرده، تقسیم رباعی است که گفته ما چهار نوع حدیث داریم:

- حدیث صحیح؛ یعنی حدیث امامی عادل؛
- حدیث موثق؛ یعنی حدیث غیر امامی ثقه؛
- حدیث حسن؛ یعنی حدیث امامی غیر موثق؛
- حدیث ضعیف؛ یعنی حدیث غیر امامی غیر موثق.

این تقسیم رباعی، کار علامه است؛ وگرنه اصل حدیث ضعیف و صحیح، وجود داشته است و حتی تعبیر «حسن» هم در برخی از کتب متقدمین، وجود دارد؛ منتها این تقسیم مبتنی بر این تعریف، کار علامه است، ولی معنایش این نیست که شهادت های علامه، عن حدسی بوده است.

پرسشگر: ...

معظم له: به هر حال، این تقسیم بندی، کاشف از این نیست که توثیقات علامه، عن حسی نبوده است؛ بلکه فقط تقسیم بندی است.

نقد کلام استاد

ما در این کلام استاد، تأمل داریم؛ یعنی ولو این که کلام استاد ماست و ما آن را خیلی بیان کردیم و هرچه توانستیم، ادله‌ای را که بتواند این فرمایش را تقویت کند، جمع آوردیم، ولی مع ذلک لا یطمئن النفس به این کلام استاد که بگوییم شهادت علامه علی‌رغم مرور سته قرون یا اکثر أو اقل من سته قرون، از برخی صحابه است. خلاصه، لا تستقرّ به النفس، گرچه گفتیم که تا یک قرن و چیزی که فضای عمومی، فضای حضور و مثل کسی باشد که بگوییم معاصر است هم می‌شود گفت شهادت عن حَسّ است. وقتی از معاصرین یا شبه معاصرین می‌گوییم، شامل کسانی هم هست که آنان را درک نکرده‌ایم؛ اما در عصر ما زیسته‌اند و وقتی که در عصرشان زندگی کنیم، شهادت ما بر آن‌ها شهادت عن حَسّ می‌شود. یصعب که بگوییم مثلاً مرحوم علامه در عصر ابراهیم بن هاشم یا در عصر روات قمیین اوائل می‌زیسته. شیخ، مفید، کثی و نجاشی را می‌توانیم بگوییم در آن عصر، زندگی می‌کرده‌اند؛ اما مشکل است در مورد علامه که دو-سه قرن از شیخ و نجاشی و مانند آنان فاصله تاریخی دارد، بگوییم در عصر روات اولین، زندگی می‌کرده پس شهادتش شهادت عن حَسّ است؛ لذا نحن فی شهادات العلامة من المتوقّفين.

این هم عرض ماست. اشکال دیگری هم بر توثیقات علامه، گرفته شده که در آینده، بحث می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين